

تراسوژگی در مسیر زمانمندی: خوانش مفهوم سیالیت در رمان جنسیت گیلان اثر جنت

ویترسون از نظر کاترین ملبو

هدی نیک‌نژادفردوس (نویسنده مسئول)

مربی، دانشکده آموزش آتاترک دانشگاه مارمارا استانبول ترکیه

hoda.niknezhadferdos@marmara.edu.tr

<https://orcid.org/0000-0002-4384-3492>

بختیار سجادی

دانشیار زبان و ادبیات انگلیسی، دانشگاه کردستان، سنندج، ایران.

b.sajadi@uok.ac.ir

<https://orcid.org/0000-0002-6483-5803>

Pre-Print Version

تاریخ دریافت: شهریور 1403

تاریخ چاپ:

چکیده

تحقیق حاضر مفهوم سیالیت را از منظر آرا فیلسوف معاصر فرانسوی کاترین ملبو در

رمان جنسیت گیلان نوشته جنت ویترسون مورد بررسی قرار می‌دهد. سیالیت درونی از نظر ملبو انسان‌ها

را قادر می‌سازد تا براساس تجربیات زندگی و تأثیرات محیطی، هویت و ساختارهای ذهنی خود را

دگرگون کنند. بدین منظور سیالیت به مثابه عنصری اجتناب‌ناپذیر در زمانمندی و تراسوژگی مورد بحث

قرار میگیرد و عامل متغیر بودن مفاهیم زمان و هویت است. رابطه‌ی درهم‌تنیده‌ی ذهن و زمان، و زمان و هویت به‌عنوان یکی بودن سیالیت و تراسوژگی نشان داده‌می‌شود و در تجربه‌ی زمان/هویت، تراسوژگی شخصیت‌های اصلی رمان مورد بررسی قرار میگیرند. زمان به‌مثابه سیالیت مطلق از دیدگاه کاترین ملبو و هویت در مقام تراسوژگی مداوم در جنسیت گیلایس مورد تفحص قرار میگیرند. زمان به‌عنوان جریان‌ی انعطاف‌پذیر و تغییرپذیر در رمان جنسیت گیلایس ویتترسون دگرگون می‌شود، می‌شکند، و از نو تعریف می‌شود. ردپای سیالیت و تراسوژگی همانند دو روی یک سکه، و حضور مداوم زمانمندی سیال یا سیالیت مطلق در رمان مورد کاوش قرار میگیرند. در نهایت، هویت به‌معنای مشاهده‌ی عبور مداوم خودی به خود دیگر در درون شخصیت‌ها، مفهوم "دیگری" را از دیدگاه کاترین ملبو در رمان نشان میدهد. دیگری موجود در سیالیت یا دگرگونگی بدون تعالی، حضور هرگونه دیگری بیرونی را نفی کرده و سیالیت را روندی خودمختار و بدون نیاز به دیگری میداند تا جایی که این روند را رهایی‌بخش نشان میدهد. ملبو سیالیت را نمایانگر توانایی‌های بیادین مغز و ذهن برای تغییر و سازگاری با شرایط جدید می‌داند که تأثیرات عمده‌ای در فهم ما از هویت، اختیار، و مسئولیت دارد. پرسش‌های این پژوهش شامل بررسی تغییرات شخصیت‌ها در طول رمان و تحلیل چگونگی انطباق فرآیند هویت‌یابی آن‌ها با تعریف کاترین ملبو از مفهوم سوژه‌شدگی است. همچنین، موضوعات دیگری چون سیالیتِ هویت، زمان و حافظه و معنای دگرگونی بدون تعالی به‌عنوان مفاهیم کلیدی در آثار جنت ویتترسون مورد بررسی قرار می‌گیرد و در رمان مربوطه نشان داده می‌شود. در ادامه، دلایل استفاده از دگرگونی بدون تعالی به‌جای مفاهیم دیگر در این رمان تشریح خواهد شد.

واژگان کلیدی: دگرگونگی بدون تعالی، هویت، زمانمندی، تراسوژگی، سیالیت

مقدمه 1.

جنت ویترسون همواره چهرهای متمایز و سنت شکن در ادبیات معاصر انگلستان بوده است و مفاهیم سیال بودن زمان، هویت، دیگری، و حتی مکان به وفور در آثار او دیده میشود. در رمانهای جنت ویترسون سیال بودن زمان به این معنی است که زمان به جای حرکت خطی و سنتی، در هم تنیده است و روایت بین گذشته، حال و آینده در نوسان است. در واقع زمان به شکل سیال به کار گرفته می شود تا شخصیت های داستان بدون محدودیت زمانی و از طریق احساسات، خاطرات، و با تجارب شخصیت ها روایت شوند. در آثار ویترسون هویت یابی به عنوان روندی سیال و پیچیده ترسیم می شود که به طور مداوم در حال تحول است. سوژه شدگی و یا تعریف فرد از هویت خود نیز از مفاهیم مورد علاقه ویترسون است که این نویسنده با به چالش کشیدن مرزهای سنتی میان جنسیت، تمایلات جنسی، و نقش های جنسیتی خواننده را به بررسی دوباره مفاهیم هویت و فردیت دعوت می کند. نگاه ویژه ای او به مقولات بودن، سوژه شدگی، دیگری، هویت یابی، و زمان در رمان هایش جوایز و عناوین متعددی را برای او به ارمغان آورده است که از میان آنها می توان به جایزه وایت برد، جایزه ادبی لامپدا، کسب مقام در میان بیست نویسنده برتر بریتانیا توسط مجله گراتا، و عنوان یکی از خلاق ترین نویسندگان دهه هشتاد اشاره نمود. ویترسون با استفاده از زمان سیال در رمان هایش به شکل عمیق تری به موضوعات پیچیده و فلسفی همچون هویت، عشق، جنسیت، حافظه، و سیاست می پردازد. رمان جنسیت گیلز به طرز مبتکرانه ای مفهوم درهم تنیده بدن/هویت را با زمان همراه کرده و تغیر زمانمندی و مکانمندی را در کنار ضرورت هویت یابی شخصیت های اصلی رمان قرار میدهد. هویت شخصیت ها با تاثیر از تجربیات، روابط اجتماعی، و تغییرات محیطی به طور مداوم دگرگون می شوند. علاوه بر این، مفاهیم جنسیت و مخصوصا زنانگی به مثابه مفاهیمی غیر ذات گرایانه در این رمان به چشم می خورند. زنانگی در مقام مفهومی که در لحظه ی تعدی، مرزهای خود را نشان می دهد در این رمان ویترسون بسیار مشهود است. تاکید بر تاریخ نیز به معنای روایت و تلفیق اسطوره و واقعیت بر سیالیت موجود در داستان می افزاید و

مرزهای ذهن، خاطره، و واقعیت را درهم می‌نورد. ویترسون با به چالش کشیدن ساختارهای سنتی روایت، خواننده را به پرسش درباره‌ی معنای زمان و حافظه وادار می‌کند. زمان و حافظه نیز به‌نوبه خود به‌عنوان سنگ بنای هویت در شخصیت‌های رمان نشان داده می‌شوند.

پرسشهای این پژوهش عبارتند از چگونگی تحول شخصیتها در طول رمان و چگونگی انطباق نحوه هویت یابی آنها با تعریف کاترین ملبو از مفهوم سوژه‌شدگی، نحوه سیال بودن هویت، زمان، و حافظه و همچنین معنای مفهوم دگرگونی بدون تعالی ملبو در رمان جنت ویترسون. از این رو چرایی استفاده از دگرگونی بدون تعالی به جای مفهوم دیگری در رمان توضیح داده خواهد شد. کاترین ملبو فیلسوف معاصر فرانسوی با تلفیق مفهوم سیالیت از علوم شناختی، ساختارشکنی از نظریات دریدا، و روانکاوی لاکانی و فرویدی انقلابی در فلسفه به وجود آورد. او از پیدایش مفهوم سیالیت برای اولین بار در آثار هگل نام برد و اثرات خاصیت سیالیت مغز را در تغییر هویت فرد، بدون استفاده از چیزی ورای مغز، بر هویت‌یابی منطبق نمود. علاوه بر این، ملبو سیالیت را مقدم بر نوشتار می‌داند و معتقد است زمانی که متن هم‌زمان در ساختارشکنی خود نیز به حیات خود ادامه می‌دهد با پدیده سیالیت متن مواجه می‌شویم. درواقع و به طور کلی در آن واحد سه متن در پیش‌رو است که اولی متن اصلی، دومی متن ساختارشکنانه، و سومی متنی است که در دل ساختار شکنی به حیات خود ادامه می‌دهد و خود را به جلو می‌راند. این تقسیم‌بندی را ملبو به طرز مبدعانه در هویت‌یابی افراد نیز دخیل دانست و برای اولین بار از کلمه‌ی تراسوژگی به جای سوژه‌شدگی استفاده کرد. از دید ملبو، در هر روند نیل به هویت، فرد دست کم با سه "خود" در درونش مواجه است، خودی که در آن لحظه می‌شناسدش و به وجودش آگاه است، خود ساختارشکنی‌شده‌ی آن، و مشاهده‌گری که بر اینها نظاره‌گر می‌باشد. نظریه‌ی مبتکرانه‌ی دیگر کاترین ملبو به بازتعریف مساله‌ی روان‌زخم مربوط است به طوری که او با تلفیق عصب‌شناسی، علوم شناختی، و روانکاوی ادعا می‌کند که روان‌زخم همان سیالیت مخرب است که در آن مغز بدون استفاده از عاملی

بیرونی، خود را از بین میبرد و به تبع آن هویت قبلی شخص نیز به معنی واقعی کلمه به طور کامل یا ناقص تغییر میکند.

در ادامه، این مقاله ابتدا به پیشینه‌ی تحقیق می‌پردازد و مقاله‌های محققان مختلف را درباره‌ی رمان جنسیت گیلز جنت ویترسون مورد بررسی قرار می‌دهد؛ سپس، فلسفه‌ی کاربردی تحقیق حاضر به روش نوشتار این مقاله خواهد پرداخت بعد از آن چارچوب نظری توضیح داده می‌شود که شامل نظریه‌ی سیالیت و واژگان کلیدی کاترین ملبو فیلسوف معاصر فرانسوی است. قسمت بعدی بررسی سیالیت، زمانمندی، و تراسوژگی در جنسیت گیلز اثر جنت ویترسون با رویکرد ملبویی خواهد بود که تعریف هویت از نقطه نظر شخصیت‌های اصلی رمان را نیز دربرمیگیرد. در این مقاله چگونگی تغییرات هویتی شخصیت‌ها نشان داده می‌شود و دلیل سیال بودن هویت، زمان، و حافظه در رمان توضیح داده می‌شود. هم‌چنین روند دگرگونی بدون تعالی ملبو در رمان به عنوان تغییر در هویت، بدون نیاز به رجوع به اصول یا نیروهای متعالی و مطلق مورد بررسی قرار می‌گیرد. در آخر، نتیجه گیری مقاله از بررسی مفاهیم کلیدی کاترین ملبو در رمان جنسیت گیلز جنت ویترسون ارائه می‌شود.

پیشینه‌ی تحقیق. 2.

مقالات و رساله‌های زیادی درباره رمان جنسیت گیلز جنت ویترسون نوشته شده است و این رمان از دیدگاه‌های متفاوتی مورد بررسی قرار گرفته است. با این حال این رمان تاکنون از دیدگاه کاترین ملبو و مفاهیم سیالیت، تراسوژگی، و زمانمندی او مورد کنکاش قرار نگرفته است. به طور مثال، امیلی والزاک در مقاله خود به این رمان اشاره میکند و می‌نویسد شخصیت‌هایی مثل زن سگی در این رمان نشان‌دهنده‌ی رویه‌ی نوشتار او و به نوعی سیاست روایت‌های جنسیتی «می‌باشد» (2018، 124). (این نویسنده در ادامه « به دیدگاه خاص ویترسون درباره‌ی جنسیت می‌پردازد و میگوید که جنسیت در رمان ویترسون مفهومی سیال است.

سدا آریکان در مقاله‌ی خود با تأکید بر سیال بودن جنسیت و هویت ادعا می‌کند که «مفهوم دیگری که باید برای توصیف مادرانگی/زنانگی آزاد، قدرتمند، و قوی در رمان جنسیت گیلایس جنت ویتترسون استفاده شود اصطلاح مادر/زن مجرای به جای فالوسی است» (75، 2018). (آریکان تأیید می‌کند که سبک نوشتار شاعرانه-سیاسی ویتترسون در کنار شخصیت‌های زن رمان او نشان‌دهنده‌ی ستیز و مقاومت زن درمقابل نظم نمادین لاکانی است. آریکان، مادر/زن فالوسی فروید را درمقابل مادر/زن مجرای ویتترسون می‌گذارد و زنانگی را در آثار ویتترسون مفهومی غیرذات‌گرایانه نشان می‌دهد.

سیتا لاکشمی در مقاله‌های به جنسیت هنجاری می‌تازد و تشریح می‌کند که جنت ویتترسون در آثار خود به‌ویژه در جنسیت گیلایس «نویسنده‌ی جسوری است که مفهوم جنسیت را سیال می‌داند و با تلفیق تاریخ، افسانه، و اسطوره این مطلب را القا می‌کند که جنسیت نیز برساخته از چنین مفاهیمی می‌باشد» (2018، لاکشمی اضافه می‌کند که شخصیت‌های موجود در رمان ویتترسون در تقلا هستند تا به ورای (489) استانداردهای از پیش تعیین‌شده جنسیتی در جامعه بروند. تلاش شخصیت‌ها در این راستا نه تنها به ارایه‌ی سیالیت مفهوم جنسیت ختم می‌شود بلکه هویت نیز به منزله‌ی امری سیال و غیرثابت نشان داده می‌شود.

پاپاتیا آلکان گنجا در مقاله خود به بررسی روند هویت‌یابی و سوژه‌شدگی شخصیت‌ها می‌پردازد و درنهایت به موضوع سیال بودن هویت و جنسیت در رمان جنسیت گیلایس ویتترسون اشاره می‌کند. او ادعا می‌کند که برای ویتترسون جنسیت برساخته از جامعه و فرهنگ است «و اگر جنسیت برساخته‌ای فرهنگی است که بر روی افراد برجسب می‌زند، می‌توان آن را از نو بازتعریف نمود یا به کلی درهم شکست» او به سیالیت زمان و بودن نیز اشاره می‌کند و مفاهیم موجود در رمان ویتترسون را (33، 2015) چندجانبه و سیال می‌داند.

پال کیتزل در مقاله‌اش به موضوع جنسیت در رمان *جنسیت گیلان* جنت ویترسون

اشاره کرده و تاکید می‌کند که روند هویت‌یابی در این رمان با نظریه‌ی اجراگری جنسیتی جودیت باتلر مطابقت دارد. اضافه‌ی براین، کیتزل استدلال می‌کند که هویت‌یابی در این رمان ویترسون هم با نظریه‌ی اجراگری جنسیتی باتلر و هم با نظریه‌ی روانکاوانه‌ی جنسیتی هم‌پوشانی دارد. کیتزل توضیح می‌دهد که جوآن کاپژک و چارلز شپردسون جنسیت را نتیجه‌ی حضور سوژه‌ی زبانی در موقعیت ثابت ناکامل بودن «می‌دانند» (2010، 1). (کیتزل نظریه‌ی اجراگری جنسیتی باتلر و نظریات کاپژک و شپردسون را در تضاد کامل با نظریات بنیادگرایانه‌ی هویت می‌بیند).

ماهی‌نور گزده کاسورکا در مقاله‌اش به عبور شخصیت‌های رمان *جنسیت گیلان* از مرزهای جنسیتی می‌پردازد و ادامه می‌دهد که حضور «زنی بدون نام و پسری بدون اصل و نسب اعتراضی به منطق دوگانه‌نگر ایدئولوژی دیکارتی است» (2020، 96). کاسورکا استدلال می‌کند که چگونه این شخصیت‌ها اقتدار پدرسالارانه را به چالش می‌کشند و نقش‌های جنسیتی ساخته‌شده را زیر سؤال می‌برند. نویسندۀ مقاله شخصیت‌های زن سگی، جردن، و دوازده شاهزاده‌خانم رقاصان را از منظر فمینیستی مورد بررسی قرار می‌دهد و نشان می‌دهد که در این رمان جنت ویترسون ساختارهای جنسیتی ثابت را واژگون می‌کند.

مصطفی کرجا در مقاله‌ای به بحث درباره‌ی دو رمان *شور و جنسیت گیلان* جنت ویترسون می‌پردازد و توضیح می‌دهد که «موقعیت سوژه‌ی حاشیه‌ای شخصیت‌های زن ویترسون به‌عنوان وصله‌های ناجور "تفاوت قابل‌توجهی در گفتمان‌های آن‌ها ایجاد می‌کند و گذار از نظم نمادین زبان به " یک نظم نمادین زنانه را پیشنهاد می‌کند» (2021، 85). (کرجا در ادامه این مساله را روشن می‌سازد که نویسندۀ از استعاره‌ها خارج از زمینه‌های اصلی خود نه تنها برای ایجاد طنز، بلکه برای بی‌ثبات کردن نظم منحصر به فرد زبانی استفاده کرده است. این نوآوری جنت ویترسون که در بازنمایی تاریخ نگاری استفاده می‌شود، با مبهم گذاشتن تمایز بین آنچه که مجازی و تحت اللفظی است، صورت می‌گیرد).

روش شناسی 3.

مطالعه حاضر یک تحلیل دقیق شامل انتخاب و بحث درباره مطالب نظری و توصیفی است و روش پژوهش در این تحقیق، کیفی است و به عنوان مطالعه نظری طبقه‌بندی می‌شود. به همین ترتیب، این تحقیق به طور کامل بر مبنای متون علمی خواهد بود، به این معنا که در پژوهش‌های کتابخانه‌ای دانشگاهی، نتایج بر اساس تحلیل داده‌های یک حوزه خاص است. تحقیق حاضر با نگاهی فلسفی از نقطه نظر کاترین ملبو به بررسی مفاهیم سیالیت، تراسوژگی، دیگری، زمانمندی، و سیال بودن هویت در رمان جنسیت گیلای اثر جنت ویترسون می‌پردازد. در این تحقیق ابتدا، به طور دقیق و عمیق مفاهیم فلسفی سیالیت، تراسوژگی، و دگرگونگی بدون تعالی به شکلی که کاترین ملبو در آثار خود به کار برده است، توضیح داده خواهد شد. برای این منظور، با بررسی آثار ملبو و ازگان کلیدی سیالیت، تراسوژگی، و دگرگونگی بدون تعالی در چارچوب هستی‌شناسی و تراسوژگی انسان نشان داده خواهند شد. سپس روند سوزش‌شدگی شخصیت‌های رمان و دیدگاه آنها درباره هویت و زمان مورد بررسی قرار می‌گیرند. روش حاضر روشی فلسفی و متنی است و در آن مفهوم ملبویی سیالیت در زمانمندی و تراسوژگی در شخصیت‌های اصلی رمان جنسیت گیلای جنت ویترسون نشان داده می‌شود. سپس در هم‌تیدگی مفاهیم زمان و حافظه مورد بررسی قرار می‌گیرد. روش این تحقیق بر اساس ارایه نقل قول‌هایی از رمان است که در مرحله اول بافت و بستر رمان بررسی می‌شود و در صورت وجود قسمت مبهمی در آن نقل قول توضیح آن ارایه خواهد شد. سپس واژه‌های کلیدی کاترین ملبو در رمان جنسیت گیلای بافت‌سازی می‌شوند.

چارچوب نظری 4.

کاترین ملبو، فیلسوف و نظریه‌پرداز فرانسوی، مفهومی به نام سیالیت را که کلیدی‌ترین واژه او است از علوم اعصاب به فلسفه وارد کرد. سیالیت، بن‌مایه‌ی تفکرات ملبو به شمار می‌رود و ریشه‌ی مفاهیم

زمانمندی، تراسوژگی، و دگرگونگی بدون تعالی است. این واژه‌ی کلیدی که یکی از اصلی‌ترین مفاهیم کاترین ملبو است از علوم اعصاب و علوم شناختی وام گرفته شده است. ملبو ادعا میکند که سیالیت در مفهوم فلسفی آن برای اولین بار در آثار هگل در روند سوژه‌شدگی مورد بررسی قرار گرفت. با نشان دادن تعریف هگل از سوژه‌شدگی انسان مدرن، ملبو در کتاب آینده‌ی هگل میگوید که از دیدگاه هگلی روند سوژه‌شدگی با استحالته‌ی الهی یا استحالته‌ی سوژه‌ی متعالی رابطه دارد (2005، 112). (این بدین معناست که از دیدگاه هگل، سوژه‌ی انسانی و سوژه‌ی الهی هر دو خوددیگرساز هستند همانطور که مسیح به‌طور داوطلبانه از سوژه‌ی الهی به سوژه‌ی انسانی تغییر ماهیت داد. ملبو در همان کتاب ادعا میکند که این از خودبیگانگی یا خوددیگرسازی سوژه، دال بر وجود نقص یا فقدان نیست بلکه نشان‌دهنده‌ی حضور زمان در لباس مبدل هستی‌شناسی است. به عبارت دیگر، زمان و بودن در نگاه ملبو مفاهیمی در هم تنیده‌اند که حضور یکی بدون دیگری امکان پذیر نیست. ملبو در مباحث خود تا جایی پیش می‌رود که اذعان میکند زمانمندی "شدنی" است که به صورت خطی جلو میرود و در تفسیر استحالته‌ی عیسی می‌گوید: خداوند خود را به صورت لحظهای مجسم کرد (2005، 119) (لحظه‌ای حیاتی که باید می‌گذشت. با این تفاسیر، ملبو مدعی می‌شود که هگل در تفسیر مسیحیت از خودبیگانگی سوژه‌ی انسانی را در کنار سوژه‌ی الهی نهاد. کلابتون کروکت در پیشگفتار کتاب سیالیت در غروب نوشتار اثر کاترین ملبو میگوید: سوژه «خود را همانند لحظه‌ای از زمان میبیند که در آن، او قسمتی یا ظهوری از زمانمندی است که ذاتش در تاریخ رو به اتمام تحقق یافته است» (2010، 12). (به زبانی دیگر، سیالیت در سوژه‌شدگی زمانمند باعث می‌شود تا سوژه در هر لحظه، خود قبلی‌اش را از نو بسازد. سیالیت در واقع ویژگی فرم در پذیرندگی / دهنده‌گی در آن واحد است که باعث می‌شود بدون نیاز به دخالت "دیگری" از بیرون، روند استحاله در درون خود و به خودی خود صورت پذیرد. در رمان جنسیت گیلان جنت ویترسون مفهوم

سیالیت و وجود آن به عنوان بن مایه‌ی ساختار سوژه و زمان و همچنین منشا دگرگونی بدون تعالی نشان داده خواهد شد.

دومین مفهوم کلیدی کاترین ملبو که در شخصیت‌های رمان و بر اساس نقل قول‌ها نشان داده خواهد شد مفهوم تراسوژگی است. کاترین ملبو با تعریف مفهوم سیالیت و مطرح کردن آن در سوژه‌شدگی به مفهوم جدیدی از سوژه‌شدن دست یافت که آن را تراسوژگی نامید. از دیدگاه ملبو سیالیت و سیالیت دائمی سوژه این‌گونه است که در آن واحد فرد دست کم با سه "خود" در درون خویش مواجه است. اولی، خودی است که از گذشته تا لحظه‌ی کنونی می‌شناسیم، دومی، خودی است که به دلیل مواجهه با اشخاص، دیدگاه‌ها، تجارب، و اتفاقات در حال تبدیل شدن به آن هستیم و در تضاد با خود قبلی است، و سومی، خودی است که به منزله‌ی ناظر، شکاف، یا ترک در بین این دو، نظاره‌گر آنهاست. این روند در هر لحظه در حال اتفاق افتادن یا "شدن" در درون سوژه است. پیشوند «ترا» در واژه‌ی تراسوژگی در واقع به مفهوم عبور از خودی به خود دیگری در روند سوژه‌شدگی اشاره دارد و نشان دهنده‌ی سیالیت و ضرورت دایمی سوژه‌شدگی است. ملبو در کتاب با مغز خود باید چه کنیم؟ مفاهیم سوژه‌شدگی و سیالیت را مفاهیمی درهم‌تنیده می‌بیند و تصریح می‌کند که «بین طغیان و انهدام فرم، سوژه‌شدگی، سیالیت را به نمایش درمی‌آورد» (2008، 82). (دلیل استفاده از واژه‌ی "فرم" در دیدگاه ملبو به نظریه‌ی سیالیت مغز در علوم اعصاب و علوم شناختی برمی‌گردد که در آن تمامی هویت انسان‌ها بر ساخته‌ی روند سیالیت در مغز است. ملبو در همان کتاب ادامه می‌دهد که «خود، در واقع سنتز و نتیجه‌ی تمام مراحل در حال شکل‌گیری سیالیت مغز در آن واحد می‌باشد» (2008، 58). (به همین دلیل ملبو به تبعیت از جوزف لودو که در کتاب خود سیناپسی، "خود" را «حاصل الگوی ارتباط متقابل سیناپس‌ها و اعصاب میدانند» (2008، 2)، سوژه را حاصل سیناپس‌ها میدانند که در واقع فضا‌های خالی بین رشته‌های عصبی هستند. از نقطه نظر کاترین ملبو، این فضا‌های خالی بین اعصاب در مغز که مشابه ترک یا شکاف درون

سوژه می‌باشند درواقع ناظر کل روند سوژه‌شدگی در فرد هستند. ملبو در مبحث تراسوژگی تا آنجا پیش می‌رود که سوژه‌شدگی را روند دایمی دگردیسی "خود" می‌داند و تراسوژگی را عبور دایمی از خودی به خود دیگر درنظر می‌گیرد. علاوه براین، ملبو با نظریه‌ی تامس متزینگر موافق است که سوژه را نوعی هیچ ناظر "به ساخت مدل‌هایی از خود می‌داند. متزینگر در کتاب هیچ کس بودن: نظریه خود-مدل سازی" در سوژه‌شدگی ادعا می‌کند که «هیچ‌کس تا به حال خودی نداشته و خودی نبوده است. تمام چیزی که تاکنون وجود داشته روند مستمر ساختن مدل‌هایی از خود بوده است که به‌مثابه مدلی توسط سوژه تشخیص داده نشده‌اند. خود، چیزی به‌جز یک روند و پروسه نیست) «2004، 1. (ملبو با تاکید بر تراسوژگی مستمر سوژه براین نکته صحنه می‌گذارد که «سوژه به‌طور مستمر درحال تراسوژگی خویش است) «2008، 8 (و درنتیجه تراسوژگی، روند عبوراز خود به خودی دیگر در درون سوژه است. این مفهوم باتوجه به تغییر و تحول شخصیت‌های رمان و طبق نقل قول‌های موجود در جنسیت کیلاس در این تحقیق نشان داده خواهد شد.

آخرین مفهوم مهمی که در رمان جنسیت کیلاس جنت ویتترسون بسترسازی خواهد شد مفهوم دگرگونگی بدون تعالی ملبو است. ملبو مفهوم "دیگری" را هرچیزی به‌جز "خود" می‌داند و چون در تراسوژگی، دیگری در درون خود است ملبو این دیگری را دیگری یا دگرگونگی بدون تعالی نامگذاری کرده است. منظور ملبو از دگرگونگی بدون تعالی، "دیگری" درمقام موجودی بیرون از خود سوژه نمی‌باشد و چون در تراسوژگی درهرلحظه، سوژه با دیگری خود در درون خود مواجه می‌شود ملبو آن را دگرگونگی بدون تعالی می‌داند. دلیل استفاده از کلمات "بدون تعالی" نیز اشاره به این نکته دارد که این تغییر یا سیالیت همیشه در "فرم" اتفاق می‌افتد. ملبو ریشه‌ی وجود دیگری را تغییر و دگردیسی می‌داند و تاکید می‌کند که «دگردیسی و تغییر، منشا وجود دیگری است) «2011، 41. (مفهوم "دیگری" در نگاه ملبو از ویژگی دگردیسی برخوردار است که این مفهوم را در افکار ملبو از نظریات دیگر فیلسوفانی چون دریدا

و لویناس متمایز می‌کند. ملبو به وضوح مفهوم دیگری را غرابتِ درونی سوژه می‌داند و می‌گوید «دیگری قبل از هر چیزی غرابتی درونی است که می‌توان آن را عمیق‌ترین راز مکتوم هویت دانست» (2012)، در واقع مفهوم "دیگری" در دیدگاه کاترین ملبو نزدیک‌ترین قسمت به "خود" است از آن جهت که (42) دیگری همیشه درونی است و به دیگری خود در درون خود می‌پردازد. همچنین "دیگری" به گونه‌ای دورترین قسمت هویت فرد است چراکه پوشیده‌ترین و ناملموس‌ترین قسمت "خود" تلقی می‌شود و سوژه تنها در روند تراسوژگی خود، با دیگری در درون خود مواجه می‌شود. در این مقاله، مفهوم دیگری در رمان جنسیت گیللاس جنت ویتترسون از طریق نقل قول‌های این رمان به عنوان دیگری موجود در خود شخصیت‌ها نشان داده خواهد شد و بدین ترتیب دیگری موجود در رمان به عنوان دگرگونگی بدون تعالی ترسیم خواهد شد.

جنسیت گیللاس اثر جنت ویتترسون درآینه تفکر کاترین ملبو. 5.

Pre-Print Version

سیالیت سوژه 1. 5.

این تحقیق به بررسی مفاهیم سیالیت، زمانمندی، و تراسوژگی در رمان جنسیت گیللاس نوشته جنت ویتترسون می‌پردازد و تعاملات میان زمان و هویت از دیدگاه فیلسوف فرانسوی کاترین ملبو را نشان می‌دهد. در کنار این مفاهیم، حافظه نیز به عنوان عنصری سیال که در شکل‌گیری هویت نقش دارد، مورد بررسی قرار می‌گیرد. علاوه بر این، مفهوم "دیگری" که به عنوان بخشی از هویت فرد مطرح می‌شود، به سیالیت مرتبط می‌گردد و در این چارچوب تحلیل می‌شود.

رمان جنسیت گیللاس دو دوره‌ی زمانی با فاصله‌ی سیصد سال را دربرمی‌گیرد که در یکی، دو شخصیت زن سگی و جردن در قرن هفدهم و در دیگری دو شخصیت زن کنشگر محیط زیست و نیکلاس جردن زندگی می‌کنند. روایت داستان چیزی بین خودزندگی‌نامه و داستانی خیالی و فانتزی درنوسان است و

بحث اصلی رمان هویت‌یابی درحین عبور، رفتن، و یا سفر می‌باشد. جملات شروع داستان با تاکید بر سیالیت زمان و مکان از زبان یکی از شخصیت‌های اصلی داستان توضیح می‌دهند که «هر سفری، سفر دیگری را در درون خود پنهان می‌کند. راه نرفته و خاطرات فراموش شده. سفرهایی هستند که آرزوی ثبت‌کردنشان را دارم. نه آن‌هایی را که انجام داده‌ام، بلکه آن‌هایی را که می‌توانستم انجام دهم، و یا شاید آن‌هایی را که در زمان و مکان دیگری انجام داده‌ام» (1989، 2). (از ابتدای داستان، زمان درمعنای زمانمندی ملبویی درنظرگرفته می‌شود که «طیفی از لحظات کنونی و یا به عبارتی دیگر، حال-آینده می‌باشد» (مارتینون، 2007، 38). (با نشان دادن تعدد روایت در یک داستان و سیالیت روایت، نویسندگان با تلفیق مفاهیم مکان و زمان، چهار شخصیت اصلی داستان را به نوعی تبدیل به دو شخصیت می‌کند. برخلاف فاصله‌ی زمانی سیصد سال بین شخصیت‌ها در سالهای 1649 و 1990 این شخصیت‌ها به نوعی باهم یکسان درنظرگرفته شده‌اند. شخصیت‌های قدیمی در درون شخصیت‌های جدید زندگی می‌کنند و به‌وضوح نشان‌دهنده‌ی تراسورگی شخصیت‌ها هستند همانگونه که کترین ملبو تراسورگی را «ضدیت دو نوع خود در درون فرد» (2008، 5) می‌داند. درنتیجه مفهوم خود و هویت از اول داستان مفاهیمی شقه‌شده‌اند که با حضور خاطرات افراد، نامنسجم‌تر و سیال‌تر می‌شوند تا جایی که شخصیت زن کنشگرمحیط زیست، خود را در لبه‌ی پرتگاه دیوانگی می‌یابد. ویترسون با ایده‌ی حذف زمان نشان می‌دهد که چگونه دراین صورت شخصیت‌های زن سگی و زن کنشگرمحیط زیست برروی هم منطبق می‌شوند. راوی با درکنارهم قراردادن مفاهیم غیرثابت و درعین‌حال درهم‌تنیده‌ی خود، حافظه، و زمان می‌گوید:

در این سفر، زمان، فضا، و مکان هیچ معنایی ندارند. تمامی زمان‌ها و مکان‌ها قابل دستیابی‌اند [...] .

سفر خطی نیست، سفر همیشه به جلو و عقب است. سفر، زمان تقویمی و خطوط و چروک بدن را نفی می‌کند. خود، در هیچ لحظه و هیچ مکانی قرار نگرفته‌است بلکه دقیقاً در لحظه‌ی تقاطع

زمان و مکان است که خود می‌تواند تنها برای لحظه‌ای دیده‌شود که از دری عبور می‌کند، دری که به ناگاه ناپدید می‌شود (1989، 71).

راوی رمان جنسیت گیلای درواقع به ویژگی‌ای اشاره دارد که دگردیسی مفاهیم خود، زمان، و مکان از آن جمله است. این ویژگی از دیدگاه کاترین ملبو به مفهوم سیالیت تعبیر می‌شود و «از برگشت‌پذیری جلوگیری می‌کند» (2010، 19) (بدین معنا که به گذشته برگشتن در ذهن و یا مرور خاطرات نیز نوعی تولید جدید و دوباره است. سیالیت با دربرگرفتن دو مفهوم پذیرندگی/دهندگی در آن واحد معنای جدیدی به مفاهیم زمان، مکان، و هویت می‌دهد. راوی با اشاره به سیالیت زمان، گذشته، حال، و آینده را از دید ناظری بیرونی یکی می‌داند و می‌افزاید تفاوت بین گذشته و حال در این است که «یکی اتفاق افتاده و دیگری اتفاق نیفتاده است» (1989، 73). (با این حال، راوی این نکته را خاطرنشان می‌کند که این دروغی بیش نیست که «ما فقط می‌توانیم در یک مکان و زمان باشیم» (1989، 73) (و ادامه می‌دهد که هر گزاره‌ای که شامل کلمه‌ی محدود باشد باید به آن با دیده‌ی تردید نگریست) (1989، 73). «در اینجا» راوی با درکنارهم گذاشتن مفاهیم "بودن" و "نبودن" ادعا می‌کند که به دلیل سیالیت مکان و زمان و یا به عبارتی دیگر سیالیت زمانمندی و مکانمندی تمامی سفرها هم‌زمان افتاده‌اند». تمامی سفرها هم‌زمان وجود دارند و بودن در مکانی به منزله‌ی انکار وجود مکانی دیگر نیست حتی اگر آن مکان دیگر دیده یا حس نشود. خارج از چارچوب فهم و درک ما و ورای قوانین زمان روزمره‌ی ما، نبودن دقیقاً برابر با بودن است و تمامی آنچه که هستی دربر ندارد دقیقاً به اهمیت تمامی چیزهاییست که دربرگرفته است» ویترسون با تأکید بر انطباق شخصیت‌های زن سگی و زن کنشگر محیط زیست بر روی هم (80، 1989) در صورت حذف زمان، اذعان می‌کند که این وجود داشتن هم‌زمان نه تنها در انسان‌ها و هویت افراد بلکه در اتفاقات نیز ممکن است. در اینجا ویترسون حتی فراتر می‌رود و بودن و نبودن را دارای حقیقت برابر می‌داند. این نوآوری ویترسون که یادآور مفهوم خودسیناپسی جوزف لودو است عمیقاً با تعریف ملبو از

هیچ ناظر به عنوان سوژه مطابقت دارد. با در نظر گرفتن مفاهیم سیالیت و زمانمندی، می توان اظهار کرد که در قلب زمانمندی، رابطه‌ی سوژه و اتفاق یا تصادف مدفون شده است. به عبارتی دیگر، زمان در تعریف خطی آن، اتفاقاتی را به ناظره سوژه شده نشان می‌دهد که در لحظه‌ی تقارن آن زمان و مکان قرار دارند.

ملبو در کتاب آینده‌ی هگل به رابطه‌ی بین سیالیت و زمانمندی می‌پردازد و به نکته‌ی ظریفی میان اتفاق یا تصادف و ماده اشاره می‌کند. او می‌گوید: «سیالیت، رابطه‌ی بین ماده و اتفاق یا تصادف را شکل می‌دهد بدین معنی که تصادف یا اتفاق به معنای حضور فرم در لحظه‌ای خاص و به صورتی ویژه است» (2005، 12) (ملبو توضیح می‌دهد که مفاهیم درهم‌تنیده‌ی استمرار-پیامد در واقع در کلمه‌ی تصادف: یا اتفاق ظهور می‌یابند. راوی رمان جنسیت گیلان نیز به مساله‌ی زمان و بودن اشاره می‌کند و می‌گوید

لحظه‌ای خواهد آمد) اگرچه نمی‌توانیم آن را لحظه بنامیم (زمانی که ما خواهیم دانست) اگرچه در آن لحظه دانستن با بودن تفاوتی نخواهد داشت (که ما قسمتی از تمام چیزها و کسانی هستیم که ملاقاتشان کرده‌ایم و تمام چیزها و کسانی را که دیده‌ایم قسمتی از ما هستند. [...]) اما ما از درون زمان نمی‌گذریم بلکه زمان از درون ما می‌گذرد. [...]) اگر تمام زمان‌ها لحظه‌ی حال هستند هیچ دلیلی وجود ندارد که ما نتوانیم از لحظه‌ی حالی به درون لحظه‌ی حال دیگری قدم بگذاریم (81، 1989).

با در نظر گرفتن زمان در معنای "لحظه‌ی آگاهی از حال"، بودن و زمان در رمان هم معنا هستند. ملبو نیز با اشاره به نوعی دیگر از زمانمندی در کتاب آینده‌ی هگل می‌نویسد: «در حوزه‌ی دیگری، جایی بین بالقوه‌گی و بالفعلی، ما به فرمی دیگر از زمانمندی می‌رسیم که به جلو حرکت نمی‌کند. [...]) این زمان، لحظه‌ی حضور و ظهور است» (2005، 19). (در حقیقت، در ظهور و حضور هر سوژه در آن واحد، زمانمندی به منزله‌ی "بودن"، خود را خلق، تخریب، و از نو خلق می‌کند. در واقع سیالیت تنها زمانی معنا

می‌یابد که مفهوم "تغییر" در میان باشد و کاترین ملبو به صراحت اعلام می‌کند که «سیالیت فقط زمانی برانگیخته می‌شود که تغییری در میان باشد» (2005، 3). (از آنجایی که این تغییر نوعی "شدن" است با مفاهیم زمانمندی و تراسوژگی در ارتباط مستقیم قرارداد و بودن، شدن، و زمان را درهم تنیده نشان می‌دهد. نکته‌ی ظریف در سیالیت «تعادل دقیق بین توانایی تغییر و ایستادگی در مقابل تغییر است» و به همین دلیل است که راوی در رمان جنسیت گیلای با تأکید بر روی مفهوم زمان اصرار بر (56، 2005) این دارد که این زمان است که از درون افراد می‌گذرد. این نوع تغییر که ملبو آن را سیالیت می‌نامد در واقع چیزی جز "بودن" نیست «بودن چیزی جز تغییر نیست» (2005، 22) (تغییری که «بدون انهدام، جایگزین می‌کند» (2005، 19) (و در نتیجه در دیدگاه ملبو "بودن" مساوی با سیالیت و تغییر در نظر گرفته می‌شود).

با درک زمانمندی به منزله‌ی تراسوژگی، راوی در رمان جنسیت گیلای توضیحات بیشتری درباره‌ی سیالیت زمان در درون سوژه می‌دهد و می‌گوید: «زندگی باطنی و درونی به ما می‌گوید ما منفرد نیستیم بلکه متعددی و وجود ما همانند آدمک‌های دست در دست هم و بریده شده از کاغذ بی‌شمار است اما برخلاف آن‌ها وجود ما پایانی ندارد. وقتی ما می‌گوییم «من قبلاً اینجا بوده‌ام» شاید منظورمان این است که «من هم‌اکنون اینجا نیستم» (اما در زندگی دیگری، زمان دیگری، و در حال انجام کار دیگری) (1989، 81). راوی در واقع به تجربه‌ی تعدد و تکرار سوژه در درون خود در هر لحظه اشاره دارد و معتقد است تمام انسان‌ها کم و بیش تجربه‌ی تراسوژگی را به‌طور مستمر در درون خود دارند. در جای دیگری از رمان راوی می‌گوید:

زندگی‌های ما می‌توانند همانند بشقاب‌هایی باشند که در دست‌های پیشخدمتی روی هم گذاشته شده‌اند اما فقط آخرین بشقاب در بالا دیده می‌شود و بقیه زیر آن قرار دارند که ما گاهی به اشتباه آن‌ها را کشف می‌کنیم. زندگی درونی ما از زمانی خالص انباشته شده است که گاهی سریع و گاهی تند

تجربه می‌شود و این بستگی به مقدار رسانایی ما دارد. بنابراین، بعضی انسان‌ها مانند هنرمندان و اساتید معنوی، به زبان علمی، فرارساناهای زمان محسوب می‌شوند (1989، 81).

راوی با نشان دادن تفاوت تجربه‌های هنرمندان و افراد معنوی به این موضوع اشاره می‌کند که درک درست هنر و معنویت می‌تواند زندگی افراد و هویت آن‌ها را بهبود بخشد. با در نظر گرفتن امکان وجود تمامی لحظه‌ها و زندگی‌ها در زمان حال، شخصیت اصلی داستان آشکارا به سیالیت زمان و مکان می‌پردازد. از دید راوی، درک و آگاهی از هنر اصیل می‌تواند فرد را در مواجهه با سیالیت زمان و سیالت وجود خود قرار دهد. راوی در جایی صراحتاً می‌گوید: «وقتی ما در هنر غرق می‌شویم، درواقع ما غرق خارج از وجود خود می‌شویم. ما دیگر در آن لحظه محصور ماده و کالبد فیزیکی خود نیستیم بلکه ماده دقیقاً تبدیل به چیزی که همیشه بود می‌شود: فضای خالی و نور» (1989، 82). (راوی با تلفیق زمان و مکان، نهایت فهم و درک سوژه را از خود تراسوژگی می‌داند و آن را لحظات مداوم نظارت بر عبور خودی به خود دیگر در درون خود می‌داند. در آن لحظات به گفته راوی محرک‌هایی مانند هنر، ما را «به جایی می‌برند که هنرمند در آنجا بوده است، به این جای دیگر که ما از مشکلات جاذبه رهایی می‌یابیم» بنابراین مکان و زمان، و درک حضور خود در دید راوی مفاهیمی درهم‌تنیده و سیال (1989، 107) می‌باشند و درک یکی بدون دیگری بی‌معنا به نظر می‌رسد. هنر اصیل با به وجود آوردن لحظات "شاهد بودن" درواقع دیدگاه جدیدی را به سوژه می‌دهد که در زمان از آن به نوع جدیدی از "بودن" تعبیر شده است. کاترین ملبو این لحظات درک خود در لحظه‌ی شاهدبودن را به تراسوژگی تعبیر می‌کند که در آن سوژه دست کم خود را همانند مشاهده کننده‌ای مطلق میان دو نوع از خود در درون خود می‌بیند که با هم در تضاد هستند.

حافظه سیال و ردپای زمان در شکل‌گیری تراسوژه 2. 5

کاترین ملبو مفهومی به نام حافظه سیال یا حافظه انعطاف‌پذیر را مطرح می‌کند که بیشتر برپایه تأثیرپذیری و تغییرپذیری حافظه‌ی انسانی است. او از مفهوم سیالیت استفاده می‌کند تا نشان دهد که چگونه حافظه انسانی قابل تغییر و تحول است. در فلسفه‌ی ملبو حافظه تنها ذخیره‌ای از گذشته نیست بلکه چیزی است که می‌تواند با زمان تغییر کند و شکل بگیرد. ازین رو حافظه به‌عنوان یک فرایند غیرثابت درنظر گرفته می‌شود که نه تنها می‌تواند گذشته را بازسازی کند بلکه می‌تواند آینده را نیز تحت تأثیر قرار دهد. ازدید ملبو رابطه‌ی بین حافظه و هویت باعث می‌شود که هویت انسان هم براساس تجربیات گذشته و هم بر اساس توانایی تغییر و سازگاری فرد با شرایط جدید شکل بگیرد. در واقع ملبو ادعا می‌کند که حافظه انسان به‌دلیل سیال بودن آن نقش اساسی در ایجاد و بازسازی هویت فردی دارد.

فهم و درک خود، زمان، و مکان مطلب مهم دیگری را برای سوژه مطرح می‌کند که مفهوم حافظه است؛ این مقوله با درک سوژه‌شدگی، زمانمندی و مکانمندی درهم‌آمیخته است. راوی تأکید می‌کند که شور، توهم، مراقبه، و حتی تجربه‌های خارج از بدن، کلماتی هستند که ما برای توصیف شرایط قوی «فرارسانایی» استفاده می‌کنیم» (1989، 107). (راوی تا آنجا پیش می‌رود که ادعا می‌کند بدون حافظه، "زمان و در نتیجه خود سوژه نیز ازبین می‌رود. به همین دلیل، راوی، بودن و نبودن را در کنارهم قرار می‌دهد و "اتفاق افتاده" و "اتفاق نیفتاده" را صرفاً دو حالت یک مفهوم می‌داند. این تعریف دقیقاً با تعریف مفهوم سیالیت در نظریه کاترین ملبو معادل است که وقتی انهدام و آفرینش هم‌زمان در درون چیزی همانند مغز، زمان، مکان، و یا سوژه اتفاق بیفتند آن چیز از خاصیت سیالیت برخوردار است. راوی با در نظر گرفتن سیالیت زمان و حافظه می‌گوید:

من مجبورم اینگونه درنظر بگیرم که کودکی‌ای داشته‌ام، اما نمی‌توانم گمان کنم که فقط آن کودکی‌ای را داشته‌ام که به خاطر می‌آورم. همه‌ی آدم‌ها چیزهایی را به خاطر می‌آورند که هرگز اتفاق نیفتاده‌اند [...] یا ما همگی موجوداتی خیالی و دروغگو هستیم و یا گذشته به‌صورت چیزی دقیق

و مشخص وجود ندارد. من شنیده‌ام که مردم می‌گویند کودکی ما سازنده‌ی ماست. اما کدام

کودکی؟ (1989، 83)

با کنارهم گذاشتن گذشته و آینده، راوی به سیالیت زمانی اشاره می‌کند و آن را با سیالیت حافظه درهم می‌آمیزد و نشان می‌دهد که طبق گفته‌ی ملبو «سیالیتِ زمانمندی بر روی مغز حک شده است» (2008،

راوی با اشاره به سفرش در جستجوی پری کوچکی به نام فورچوناتا با درهم آمیختن زمان و (39)

حافظه می‌گوید: «صحنه‌ای که من برایتان توصیف کرده‌ام ممکن است در گذشته یا آینده باشد. من یا

واقعا فورچوناتا را یافته‌ام و یا او را خواهم یافت [...] اما او جایی در شبکه‌ی زمان است، همانند یک

مختصات، همچنان که من هستم» (1989، 84). (ملبو نیز با در کنارهم قراردادن سیالیت و زمانمندی با

اعتقاد به این که زمان، سیالیت مطلق است ادامه می‌دهد که زمان در درون خود با نوعی گشودگی

سروکار دارد که حاصل وجود زمان‌ها و لایه‌های زمانی مختلف می‌باشد. ملبو می‌گوید: «چیزی که ما

می‌خواهیم به‌طور شفاف بیان کنیم وجود زمان‌های مختلف و مقاطع مختلف زمانی است» (2008،

به عبارت دیگر زمان و زمانمندی جدای از سوژه و حافظه بی‌معنا هستند تا جایی که ملبو مغز را (191)

تجسم زمان در بدن می‌داند. زمان، حافظه، مکان، و سوژه‌شدگی همگی مفاهیمی هستند که در زمان

جنسیت گیلایس جنت ویترسون از سیالیت، صیوررت، و قابلیت هم‌زمان خلق/انهدام بهره‌مند هستند. این

ویژگی مطابق با تعریف سیالیت کاترین ملبو است که به تعبیری خاصیت دهنده‌ی/پذیرندگی هم‌زمان را

بدون نیاز به دیگری بیرون از خود نشان می‌دهد. در واقع دیگری سیالیت خود سیالیت است و به‌همین

دلیل دیگری به معنای کسی یا چیزی بیرون از خود در دیدگاه ملبو جایگاهی ندارد. به این دلیل است که

ملبو به جای استفاده از کلمه‌ی "دیگری" یا "دگرگونگی" از مفهوم "دگرگونگی بدون تعالی" استفاده

می‌کند و اعتقاد دارد که ویژگی دهنده‌ی/پذیرندگی هم‌زمان در مفهوم سیالیت، آن را از دیگری موجود در

بیرون بی‌نیاز می‌کند. دگرگونگی در نظریه‌ی ملبو فقط و فقط در درون معنا می‌یابد و آن نوع دیگر "خود"

در هر لحظه از تجربه‌ی تراسوژگی است. در نتیجه سوژه هم‌زمان در درون خود تجربه‌ی خود و دیگری را
توأم دارد. بدین ترتیب دگرگونگی بدون تعالی قسمتی جدانشدنی از سوژه و روند تراسوژگی است.

وینترسون تا جایی پیش می‌رود که تجربه‌ی مداوم تراسوژگی در شخصیت‌های اصلی رمان را همانند

نوعی مسخ یا روح‌زدگی نشان می‌دهد. در اصل "دگرگونگی خود نوعی غرابت و بیگانگی در

درون است) "نیک‌نژاد فردوس، سجادی، 2020، 250. (در دوره‌ی دوم رمان که سیصد سال بعد

اتفاق می‌افتد، کنشگر محیط زیست در روند تراسوژگی خویش به‌وضوح درباره‌ی مشاهده‌ی خود

و دیگری خود در درونش صحبت می‌کند به‌طوری که دیگری او در درونش کسی به‌جز زن سگی

سیصد سال پیش نیست. او می‌گوید: «من زنی هستم در آستانه‌ی فروپاشی روانی که دچار

توهم شده است. احساس می‌کنم غول آسا و خشن هستم) «1989، 108. (وینترسون به وضوح

دیگری "را در سوژه‌ها، دیگری‌ای از جنس خود نشان می‌دهد و اعتقاد دارد که عنصر سومی در "

روند تغییر وجود دارد که رازآلود، نادیدنی، و ناشناخته است؛ این عنصر سوم را می‌توان سیالیت

نامید. راوی در رمان جنسیت کیلاس با اشاره به روند تغییر در کیمیاگری می‌گوید: «کیمیاگران

جمله معروفی دارند که این است: سومین عنصر موجود نیست. این یعنی دگردیسی عنصری

سخت به طلا روندی است که نمی‌توان آن را ثبت کرد. چرا که کاملاً رازآلود است و هیچکس

دقیقاً نمی‌داند که عامل تغییر چیست) «1989، 118. (وینترسون با نشان دادن اینکه تغییر، روندی

درونی است، دیگری بیرونی را نفی می‌کند و دیگری رازآلود درونی را عامل تغییر معرفی می‌کند.

این دیدگاه دقیقاً منطبق بر نظریه‌ی دگرگونگی بدون تعالی کاترین ملبو است که می‌گوید:

دیگری، قبل از هر چیزی غرابتی درونی است که می‌توان آن را عمیق‌ترین راز مکتوم هویت «

دانست) «2012، 42. (مفاهیم درهم‌تنیده سیالیت، تراسوژگی، زمانمندی، و دیگری غیرمتعالی در

مقام تغییر و تشکیل هویت سوژه به‌طور مداوم در رمان دیده می‌شوند. بدین ترتیب هسته

مرکزی سوژه زمانمند است و «اگر خود، طبق تعریف ملبو، حاصل لحظات دگردیسی باشد، هسته‌ی مرکزی "خود" زمانمند است» (نیک‌نژادفردوس، سجادی، 2021، 139). (در واقع تراسوژگی و سیالیت دو روی یک سکه هستند که دگرگونگی بدون تعالی را در درون خود دارند. مفهوم زمانمندی نیز به صورت سیالیت مطلق خود را در رمان جنسیت گیلان نشان می‌دهد و قسمت جدایی‌ناپذیر سیالیت و تراسوژگی است. در رواقع تراسوژگی شیوه‌ای از زیستن و بودن است که به عبور از مرزهای فردیت اشاره دارد و در این رمان وینترسون شخصیت‌ها تصویری از ذهنیت انسان ارایه می‌دهند که همواره در حال تغییر و عبور از مرزهای خود است.

نتیجه گیری. 6.

از مقاله حاضر می‌توان نتیجه گرفت که راوی در رمان جنسیت گیلان نوشته جنت وینترسون، روند تراسوژگی را از طریق مفاهیم سیالیت زمان و حافظه نشان می‌دهد. با تمرکز بر روی مرزهای نامشخص سوژه‌شدگی، زمانمندی، مکانمندی، دیگری، و حافظه می‌توان ادعا نمود که تمامی این مفاهیم در رمان جنسیت گیلان از ویژگی سیالیت ملبویی برخوردارند. با در کنار هم قراردادن "بودن" و "نبودن"، راوی بر یکی بودن این دو پافشاری می‌کند که به دلیل قابلیت هم‌زمان انهدام و خلق درسیالیت، تجربه‌ی "اتفاق افتاده" و "اتفاق نیفتاده" می‌تواند یکی قلمداد شود؛ چیزی که حافظه آن را به طور کاملاً ملموس نشان می‌دهد. در نهایت، مرز نامشخص خیال و واقعیت در رمان، مساله‌ی روایت و "بودن" را در کنار روبا و حقیقت می‌گذارد و خود را به منزله‌ی ناظرو شاهده‌ی بر عبور روایتی از خود در لحظه می‌داند.

دگرگونگی بدون تعالی نیز به مثابه قسمتی از خود در درون سوژه، معنی جدیدی را از "دیگری" در دیدگاه کاترین ملبو نشان می‌دهد که آن را از نظریات دیگر فیلسوفان متمایز می‌سازد. در تراسوژگی و سیالیت موجود در شخصیت‌های رمان، "دیگری" همیشه در درون خود راوی و در مقابل قسمتی از خود او می‌باشد. بدین صورت که در هر لحظه که راوی به دنبال تعریفی از خود می‌باشد تنها چیزی که برای او

معنا دارد ناظربودن بر تقابل دو تکه از خویش در درون خود است. در نهایت، "خود" برای راوی نظارتی دایمی بر عبور مستمر خودی به خود دیگر است که معادل تعریف تراسوژگی در نظریات کاترین ملبو در نظر گرفته می‌شود. دگرگونگی بدون تعالی نیز در رمان، چیزی جز تعریف و بازتعریف روایتی از طرف سوژه برای "خود" نیست و این مساله وجود دیگری را تا حد خیالی تکرار شونده برای سوژه نشان می‌دهد و او را در مقابل "خود" در درون سوژه می‌گذارد. می‌توان گفت که طبق نظریات ملبو شخصیت‌های رمان جنسیت گیلاس وینترسون نه تنها به طور فردی دارای هویتی سیال هستند بلکه این سیالیت از طریق ارتباط با دیگران و شکل دهی به تراسوژگی به طور جمعی نیز تقویت می‌شود.

Trans-Subjectivation through Temporality: Catherine Malabou's Plasticity in Jeanette Winterson's *Sexing the Cherry*

Hoda Niknezhadferdos

Instructor, Ataturk Faculty of Education Marmara University Istanbul Turkey

Bakhtiar Sadjadi

Associate Professor of English Language and Literature, University of Kurdistan, Sanandaj, Iran

Abstract

Introduction: The present paper means to attentively scrutinize the notion of plasticity in temporality and time in *Sexing the Cherry* and represent the innate temporality in trans-subjectivation which could be regarded as plasticity. In Malabouian perspective, plasticity enables humans to transform their identity and mental structures based on their life experiences and environmental influences. The attempt would be the manifestation of malleable time and identity which unavoidably could be intermingled with the concepts of mind and memory. Contemplating on the conceptualization of plasticity as revealing the relation between accident and substance, plasticity in time, identity formation, and memory would be lime lighted. Temporality as absolute plasticity would be demonstrated while trans-subjectivation and plasticity would be considered as the two faces of a coin. Brain and therefore identity as the

incarnation of time and temporality in body express themselves in the novel in which the boundaries of temporality and identity appear blurring. In Winterson's novel, *Sexing the Cherry*, time is transformed, broken, and redefined as a fluid and changeable entity. The notion of the other as the other of the self in the self would be labeled as alterity without transcendence in Catherine Malabou's stance due to the fact that the other is permanently within the subject. Consequently, alterity without transcendence would be presented as the vital and significant part of plasticity without which the process of plasticity and trans-subjectivation would be flawed. Malabou considers plasticity as representing the brain's fundamental abilities to change and adapt to new situations, which have major implications for our understanding of identity, authority, and responsibility.

Background of Study: Seda Arikan in "Phallic and Vulvic Mothers of Jeanette Winterson: *Oranges Are Not the Only Fruit* and *Sexing the Cherry*" lime lights the roles of the Freudian phallic mother and proposes "another concept that should be used to describe powerful, feminine, securing, un-authoritatively maternal, and freeing mother/woman is vulvic mother/woman instead of phallic" (2018, 75). Considering Winterson's simultaneous poetical-political writing, Arikan spotlights the issue that the female characters in both novels are alternatives to and critiques of Lacanian the symbolic order.

Seetha Lakshmi in "The Myth of Normative Gender" claims that "Jeanette Winterson is one of the daring voices among postmodern queer writers whose works celebrate gender fluidity and queer existence. Winterson abundantly alludes to myths and fairytales as vehicles to express the notion that gender also is constructed like a story or history and it is thus not fixed" (2018, 489). Mentioning the hetero-normative society and the obligatory prearranged gender roles in it, Lakshmi adds that Winterson's characters in *Oranges Are Not the Only Fruit* and *Sexing the Cherry* struggle to go beyond the pre-established standards.

Methodology: The present study provides a close analysis which consists of selection and discussion of theoretical and descriptive material. The research method of the existing research is, thus, qualitative and categorized as theoretical study. Correspondingly, the existing research will be entirely literature-based in that, in the academic library research, the conclusions are based on the analysis of data of a particular area. The narrators' definition of time and their contemplation on temporality would be underscored to express the Malabouean viewpoint on the

notion of time. Temporality as the absolute plasticity which could be interwoven with the concept of trans-subjection would be featured in the novel and the physical manifestation of trans-subjection would be stressed in the relationship between the characters as each other's alter ego, as well.

Conclusion: It could be concluded that the narrator in *Sexing the Cherry* expresses the trans-subjectivity via contemplating on the plasticity of temporality. Not being able to distinguish the distinct boundaries of subjectivity, temporality, locality, and reality, the narrator addresses that the plasticity of temporality embraces all of them. Pondering on time and temporality, the narrator ends up mentioning the equality of the happened and not-happened owing to the fact that whatever has happened is merely a memory which could not be discernible from fantasy. Observing diverse layers of being, the narrator juxtaposes narration and reality, as well.

Keywords: Alterity without Transcendence, Identity, Temporality, Trans-subjection, Plasticity.

References:

- Alkan Genca, Papatya. 2015. "Fluid Gender Identities in Jeanette Winterson's *Sexing the Cherry*." *CBU Journal of Social Sciences* 13, no. 3: 21–34.
- Arikan, Seda. 2018. "Phallic and Vulvic Mothers of Jeanette Winterson: *Oranges Are Not the Only Fruit* and *Sexing the Cherry*." *ZFWT: Journal of World of Turks* 10, no. 1: 75–93.
- Kasurka, M. G. 2020. "Blurring the Dichotomous Logic of Modernity in Jeanette Winterson's *Sexing the Cherry*." *Journal of Modernism and Postmodernism Studies* 1, no. 2: 96–104. <https://doi.org/10.47333/modernizm.2020265826>.
- Kintzele, Paul. 2010. "Gender in Winterson's *Sexing the Cherry*." *CLCWeb: Comparative Literature and Culture* 12, no. 3. <https://doi.org/10.7771/1481-4374.1544>.
- Kirca, M. 2021. "Jeanette Winterson's Literalizing Metaphors in *The Passion* and *Sexing the Cherry*." *Journal of Narrative and Language Studies* 9, no. 16: 85–95. <https://nalans.com/index.php/nalans/article/view/405>.
- Lakshmi, Seetha. 2018. "The Myth of Normative Gender." *Language in India* 18, no. 3: 485–93.
- LeDoux, Joseph. 2002. *Synaptic Self: How Our Brains Become Who We Are*. Viking.
- Malabou, Catherine. 2012. *Ontology of the Accident: An Essay on Destructive Plasticity*. Translated by Carolyn Shread. Columbia University Press.
- . 2013. *Self and Emotional Life: Philosophy, Psychoanalysis, and Neuroscience*. Co-authored with Adrian Johnston. Columbia University Press.
- . 2010. *Plasticity at the Dusk of Writing: Dialectic, Destruction, Deconstruction*. Translated by Carolyn Shread. Columbia University Press.

- . 2005. *The Future of Hegel: Plasticity, Temporality, and Dialectic*. Routledge.
- . 2011. *The Heidegger Change: On the Fantastic in Philosophy*. Translated by Peter Skafish. SUNY Press.
- . 2012. *The New Wounded: From Neurosis to Brain Damage*. Translated by Steven Miller. Fordham University Press.
- . 2008. *What Should We Do with Our Brain?* Translated by Sebastian Rand. Fordham University Press.
- Martinon, Jean-Paul. 2007. *On Futurity: Malabou, Nancy, Derrida*. Palgrave Macmillan.
- Metzinger, Thomas. 2004. *Being No One: The Self-Model Theory of Subjectivity*. MA: MIT Press.
- Niknezhadferdos, Hoda, and Bakhtiar Sadjadi. 2021. "Seeking Solid Subjectivity Versus Spotting Trans-Subjectivation in Jeanette Winterson's *Gut Symmetries*." *Anafora* 8, no. 1: 125–48.
- . 2020. "The Mutability of Identity and Trans-Subjectivation in Jeanette Winterson's *Art and Lies*." *International Journal of Linguistics, Literature and Translation* 3, no. 4: 249–56.
- Sparrow, Tom. 2015. *Plastic Bodies: Rebuilding Sensation After Phenomenology*. Open Humanities Press.
- Vahanian, Noelle. 2008. "A Conversation with Catherine Malabou." *Journal for Cultural and Religious Theory* 9, no. 1: 1–13.
- Walezak, Emilie. 2018. "The Fictional Avatar of Mrs. W: The Influence of the Adoptive Mother and the Birth of Jeanette Winterson as a Writer." *Prague Journal of English Studies* 7, no. 1: 123–39.
- Winterson, Jeanette. 1989. *Sexing the Cherry*. Bloomsbury.